روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۹۴۲۰۳۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir
سه‌شنبه • ۲۰ اسفند ۱۳۹۸ • ۱۵ رجب ۱۴۴۱ • ۱۰ مارس ۲۰۲۰ • سال هفدهم • شماره ۳۶۶۶ • ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۱۵ • اذان مغرب ۱۸:۲۶ • اذان صبح فردا ۴:۵۷ • طلوع آفتاب ۶:۲۰

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

کرونا از منظری دیگر -۱

تجربه وفق با طبیعت

کمال‌الدین دعایی

● صبح روز یکشنبه اول نوامبر ۱۷۵۵، اهالی شهر بندری «لیسبون»، پایتخت پادشاهی پرتغال، هنوز از برگزاری مراسم «عید مقدسان» فارغ نشده بودند که زلزله‌ای مرگ‌بار جهان را پیش چشمشان سیاه کرد. شهر زیروزبر شد. هنوز ساعتی نگذشته، زلزله‌ای در دریا به راه افتاد و کشتی‌ها را به کام خود فرو برد و بخش عمده‌ای از شهر را دستخوش امواج خود کرد. هزاران نفر که از ترس زلزله به ساحل پناه برده بودند و عجز و لابه می‌کردند، به کام دریا فرو رفتند. هم‌زمان با زلزله، سقوط شمع‌ها و مشعل‌ها توفانی از آتش به راه انداخت و بر شدت ویرانی افزود. اکثر ساختمان‌های شهر به خاک تباهی نشست و از جمعیت ۲۰۰ هزارنفری لیسبون، بین ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر زیر آوار زنده به گور شدند.

معروف است که پس از سقوط رم، هیچ رخدادی مثل زلزله لیسبون تمدن غرب را نلرزانده است. تلفات جان و ضایعات سرمایه به کنار، این عالم معنای انسان غربی بود که به لرزه درآمد. زیر پای آدمیزاد که خالی بشود، بنیان باورهایش هم تکان می‌خورد.

۵۰ سال قبل از لیسبون، زلزله‌ای دیگر شهر «پورت‌رویال» در جامائیکا را ویران کرده بود؛ کک هیچ‌کس را در اروپا نگزید، بلکه رساله‌ای هم نوشته بودند که قلمرو دزدهای بدتبار دریایی حقش بوده است که مثل «سدوم» گرفتار عذاب شود. اما پایتخت امپراتوری پرتغال چه؟ لیسبون در ۱۷۵۵ عروس شهرهای جهان بود؛ کلید نیمکره‌ای از مستعمرات در دست لیسبون بود و شاهراه ارتباط اروپا با جهان خارج، از آن می‌گذشت. زلزله فقط انبوه ثروت و انبارهای کالا را ویران نکرد؛ اکثر کلیساهای مهم شهر با خاک یکی شد، آن‌هم روزی که مسیحیان مشغول پاسداشت مقام قدیسان بودند.

بااین‌حال، همان‌طور که «سوزان نایمن» تاکید می‌کند، در آن زمان طبیعت و رخدادهای طبیعی هنوز غنی از معناهای متافیزیکی بود. فلاسفه که رونق سکه‌شان در کشاکش عصر روشنگری رو به زوال داشت، خیلی زود تفسیری از این فاجعه به دست دادند و آن را تنبیه گناهکاران و نواندیشان خواندند. برخی گفتند نزول عذاب خدا در روز قدیسان، یعنی اینکه خدا دعای قدیسان برای نابودی این جماعت حریص و دنیاپرست را مستجاب کرده است. آنکه بیش از همه آشفته بود، فیلسوف لیبرالی بود که هنوز انبان فکر و استدلالش در رویارویی با این مهیب‌ترین جلوه شر، خالی از توضیح و توجیه بود.

«پمبال»، نخست‌وزیر دربار، بی‌درنگ به تأویل‌های طبیعت‌گرا دامن زد؛ چون می‌دانست بحث از عذاب الهی اگر جدی باشد، یعنی خاندان حاکمه باید جمع کنند و بروند و ضمنا مردم اگر به قول اصحاب کلیسا اعتماد کنند و منتظر عذاب بعدی باشند، تن به هیچ تدبیری در مدیریت اوضاع نمی‌دهند. آن‌قدر بر کنترل اطلاعات و جلوگیری از رواج شایعه‌ها و اخبار کذب تاکید داشت که در آن هنگامه اجازه نداد انتشار هفته‌نامه رسمی پرتغال حتی یک شماره تعطیل شود. «امانوئل کانت» آن موقع ۳۱ سال داشت. در یکی از روزنامه‌های محلی سه مقاله درباره لیسبون نوشت و تاکید کرد نباید هیچ معنای مذهبی و مافوق‌طبیعی در تفسیر زلزله‌ها به کار بست، بلکه «انسان باید بیاموزد که خودش را با طبیعت وفق دهد؛ هرچند دلش بخواهد که می‌توانست طبیعت را با خود وفق دهد». او چنان در تبیین این‌جهانی ماجرا کوشید که آزمایش‌هایش با خاک، گوگرد و براده آهن عملا پایه‌های علم لرزه‌شناسی را گذارد. پس از لیسبون، خلایق خداگسسته اروپا به این نتیجه رسیدند که فاجعه‌های طبیعی نه‌تنها ربطی به شرور اخلاقی ندارد، بلکه اصلا هیچ معنایی ندارد. به تعبیر نایمن، فاجعه طبیعی شد مسئله پیش‌بینی و کنترل، نه تفسیر.

صدای اصرار می آید که سال ما سال لیسبون بشود. کرونا به قم زده است و دعوا بر سر کنترل بیماری، ضمنا به نزاعی بر سر تعریف معنای متافیزیکی آن تبدیل شده است. طبق یک تفسیر، قرنطینه قم و تعطیلی «حرم» یعنی ... خیلی معنادار اشاره کردند که «تعطیل»شدن قم موجب می‌شود «تصویر» قم مخدوش شود. در دیگر تفاسیر، مطلقا از سوگیری‌های عرفانی پرهیز شده است.

در قم چه خبر بود؟ دغدغه حفاظت در مقابل کرونا بروز طبقاتی دارد؛ بسته به اینکه تخمین مخارج پیشگیری بر هزینه‌های ادامه زندگی بچربد یا نه، تقلا برای مراقبت از خود در برابر این زامبی نامرئی معنا پیدا می‌کند. آنهایی که ماسک زده‌اند، به‌وضوح بیشتر از آنهایی که ماسک نزده‌اند می‌ترسند. آنها حتی از تلاقی نگاه با دیگران پرهیز می‌کنند. آنها در کنج خانه‌هایشان هم که نشسته‌اند، می‌ترسند. طبقات پایین‌تر، بی‌خیالی مطلق پیشه کرده‌اند. راننده تاکسی که دو مسافر ماسک بر دهان را از «شاه‌جمال» به داروخانه آورده است، با شوخ‌طبعی می‌گوید: «خانم دکتر این کرونا هم که خیلی ازش تعریف می‌کنند». چشمشان که به واکنش‌های هراس‌آلود آدم‌های خودمراقب می‌افتد، خنده‌شان می‌گیرد. امنیت اقتصادی و غرور مصرفی طبقه متوسط، مثل نمرودی به بال مگسی لگدمال شده است.

کارتون خواب

مهدی معتضدیان (دیان)

روزها

روزی برای پاسداشت زنان پیشرو

کرونا امکان بزرگداشت روز جهانی زن را تحت تأثیر قرار داد، هرچند در گوشه و کنار جهان برنامه‌های متعددی برگزار شد اما در مجموع نتوانست به این تبعیض رایج به طور گسترده‌تری بپردازد. نهاد زنان سازمان ملل متحد امسال هم یادآوری کرد که متأسفانه، هنوز مسیری طولانی تا دستیابی به برابری کامل حقوق و فرصت‌ها بین زن و مرد وجود دارد. بنابراین پایان‌دادن به اشکال گوناگون خشونت جنسیتی و تضمین دسترسی برابر به آموزش فراگیر و سلامتی، منابع اقتصادی و مشارکت در زندگی سیاسی چه برای زنان و دختران و چه مردان و پسران از بیشترین اهمیت برخوردار است. همچنین دستیابی به فرصت‌های برابر برای دسترسی به اشتغال و مقام‌های هدایت و تصمیم‌گیری در هر زمینه‌ای ضروری است. آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل متحد نیز تأکید کرد که دستیابی به برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان و دختران کار ناتمام عصر ما و بزرگ‌ترین چالش جهان ماست. او همچنین اولویت دوساله خود را کمک به رفع این تبعیض قرار داده و در پیامی تشریح کرده «هم‌اکنون با نیروی عقب‌ران قدرتمندی روبه‌رو هستیم. در برخی کشورها حمایت‌های قانونی بسیار ضعیفی در برابر تجاوز و آزار و اذیت خانگی وجود دارد؛ حقوق جنسی و باروری زنان در معرض تهدید است. همه اینها به دلیل آن است که برابری جنسیتی به گونه‌ای بنیادین، موضوع قدرت است. همچنین باید تفکیک جنسیتی در عرصه دیجیتال که جوامع و اقتصادها را در دهه‌های آتی تهدید به نهادینه‌سازی نابرابری جنسیتی می‌کند، فورا برطرف کنیم. با توجه به آنکه زنان همچنان تنها یک‌چهارم کرسی‌های مجلس‌ها در سراسر جهان را به خود اختصاص داده‌اند، نمایندگی سیاسی، آشکارترین مدرک دال بر وجود شکاف جنسیتی در قدرت است. اما در شبکه‌های اجتماعی اشاراتی به برنامه‌هایی شده که برگزار شد. تظاهراتی که در مکزیک برپا شد و زنان به خیابان‌ها آمدند و خواسته‌های خود را فریاد زدند. ملانیا ترامپ که امسال نیز به عنوان بانوی اول یکی از قدرتمندترین کشورهای جهان برنامه‌ای را با حضور مایک پنس برگزار کرد، خود می‌تواند یکی از مظاهر زنان شکست‌خورده باشد، بانویی که بیش از سه سال در کاخ سفید تنها حضوری تزیینی در کنار ترامپ داشته و کارنامه‌ای خالی از خود به جا گذاشته است. در بین کاربران ایرانی نیز بسیاری بر این نکته تأکید داشته‌اند که هشتم مارس روز تبریک به زنان نیست و فرزانه ابراهیم‌زاده نوشته است: «هشتم مارس روزی است برای پاسداشت تلاش زنان پیشرو. بهانه‌ای است برای یادکردن از زنان تلاشگری که با سختی هر چه تمام‌تر توانستند زن ایرانی را از پستوها بیرون بیاورند و به جایی برسانند که زنان بتوانند از حقشان بلند صحبت کنند». اما شاید یکی از وحشتناک‌ترین صحنه‌های منتشرشده در شبکه‌های اجتماعی، فریاد زنان مهاجر در مرز ترکیه و یونان بود. زنانی که از ته دل فریاد می‌زدند به ما کمک کنید و زنانی که به امید فرار از جهنم ترکیه و رسیدن به فضای بازتر در یونان، دچار مشکل شدند. زنانی که توسط پلیس یونان با ضربه‌های باطوم نواخته شدند، برهنه شدند، شلاق خوردند. زنانی که جلوی چشمانشان فرزندانشان لباس گرمشان را از دست دادند و شوهرشان کتک خوردند. زنانی که اکنون آواره مانده‌اند، نه ترکیه به آنها اجازه بازگشت می‌دهد و نه راهی برای جلورفتن دارند. مثل همیشه دنیا هم ساکت است.

روزها

شبکه آفتاب و عکس‌های دیده‌نشده انقلاب

پنجاهمین شماره ماهنامه فرهنگ و جامعه «شبکه آفتاب» منتشر شد. تصویری روی جلد این شماره شبکه آفتاب بخشی از یکی از تصاویر مجموعه «انقلاب ۵۷» است که دیوید برنت، عکاس بریتانیایی، در روزهای انقلاب در ایران ثبت کرده. در این شماره شبکه آفتاب و در بخش سینمایی آن در مقاله‌ای مفصل به سینمای بونگ جون هو و فیلم معروف امسالش، «انگل» پرداخته شد. علاوه بر آن، سعی شده است به رویدادهای مهم سینما در سال ۲۰۱۹ هم نگاهی شود. شبکه آفتاب همچنین در یکی از مقالات خود به یکی از پژوهش‌های محمود زندمقدم درباره مهاجرت بلوچ‌ها پرداخته است. مصاحبه‌ای مفصل با پوریا سعیدی و مسعود صرامی، کارگردان‌های تئاتر «لانچر پنج» دارد که در آن سعی شده است یکی از پربحث‌ترین تئاترهای سال بررسی شود. در بخش «تن متن» مصاحبه‌ای از مارگارت اتوود ترجمه شده و همچنین محمدحسین واقف هم داستانی از موراکامی را برای این شماره ترجمه کرده است. در بخش پایانی هم تصاویری جالب با عنوان «فوتورياحی» منتشر شده که بخشی از کتاب عکسی است که بهمن کیارستمی گرد آورده و دیدنی است. آخرین شماره سال ۱۳۹۸ شبکه آفتاب در ۱۰۴ صفحه و به قیمت ۲۵ هزار تومان روانه بازار شده است.

آکادمی

جنگ یا صلح؟

بابک زمانی
نورولوژیست

مدتی است در توصیف خدمات پزشکی در دوران بحران کرونا و در تقدیر از ایشان، از اصطلاحات جنگی استفاده می‌شود. البته احتمالا کلماتی بهتر از این اصطلاحات حماسی به ذهن افراد نمی‌رسد و حسن نظر دارند، اما در این زمینه باید به چند نکته اشاره کرد:

- کار و تلاش پزشکان درنهایت در جهت صلح و آسایش است و زندگی و زنده‌ماندن، حال آنکه جنگ تلاشی در جهت امحا و مرگ ولو مرگ دشمن است.

- در جنگ که مرگ و نیستی ارزش و رایج است، مرگ خود سرباز هم ارزش است و شهادت! حتی مرگ سربازی نظیر آرش کمانگیر برای نجات یک کشور اجتناب‌ناپذیر. اما مرگ طبیب هیچ‌گاه ارزش نیست. هم طبیب و هم سیستم وظیفه دارند طبیب را زنده و سالم نگه دارند. این ضایعه خطایی است که برای آن، هم سیستم و هم طبیب را باید سرزنش کرد. مرگ طبیب حتی پوشاننده خطا هم نیست؛ به‌ویژه که در سیستم بهداشت و درمان از ویزیت و معالجه بیماران گرفته تا رده‌های بالای مدیریتی همه و همه در حال کارهای پزشکی هستند و مشمول اخلاقیات و سوگندی مشترکاند. مسئولی عالی‌رتبه که در جریان اپیدمی‌ای سراسری مبتلا می‌شود، بمیرد یا زنده بماند، برخلاف سوگند خود عمل کرده است چراکه بی‌شمار پزشکان هم به تأسی او در خطر افتاده‌اند.

- پزشکان فقط حین بحران نیست که با وظیفه‌شناسی در حال خدمت‌رسانی هستند، سال‌هاست طبیبان ما در دورافتاده‌ترین مناطق با دشوارترین و کمترین امکانات در حال انجام وظیفه هستند. شرایط اضطراری، عنوان‌های جنگی و خدای‌ناکرده متعارف‌کردن یا ارزش‌ساختن از بیماری و مرگ طبیبان یک معنایش هم این است که گویا پزشکان فقط در این یا آن بحران وظیفه‌شناس بوده‌اند و فقط با مرگ و بیماری است که ارج و قرب می‌یابند. خیل عظیم مهاجرت روزانه پزشکان به کشورهایی مثل کانادا، آن هم در حالی که بسیاری از مردم و دولتی‌ها درآمد پزشکان در ایران را کم نمی‌دانند، یک معنایش هم این است که این پزشکان نه به دلیل مسائل صرفا اقتصادی که برای مسائل معنوی به معنای شرایط کاری علمی‌تر و مدرن‌تر است که کشور را ترک می‌کنند. معنای دیگرش این است پزشکانی که مانده‌اند با کمترین امکانات و بیشترین دشواری‌ها، در حال حفظ کیفیت سلامت در کشور هستند؛ نه حین بحران که همواره.

رسانه

کرونا و رسانه؛ نفی «خوش‌بینی»، ضرورت «امید»

پژمان موسوی

اسفند ۹۸ برایمان همنشین دو واژه شده است: «اضطراب» و «قرنطینه». بعضی‌هایمان که امکانش را داریم، تمام‌وقت در قرنطینه خانگی هستیم و بعضی‌هایمان هم که نمی‌توانیم، تلاش می‌کنیم حضورمان خارج از خانه در حداقلی‌ترین شکل خود باشد. اما «اضطراب» مشترک است؛ هم برای خانه‌نشینان، هم برای شاغلان، هم برای کادر درمانی و پرستاران، هم برای صاحبان مشاغل آزاد و هم برای مبتلایان. اما پرسش مهم این روزها این است که روزنامه‌نگاران کجای این معادله قرار دارند؟ رسانه چه نقش و جایگاهی در روزهای «اضطراب» و «قرنطینه» دارد و روزنامه‌نگار چگونه می‌تواند از ملال و اندوه این روزها کم و چشم‌اندازی روشن را در مقابل ترسیم کند؟

به نظر می‌رسد پاسخ به هر سه این پرسش‌ها، در یک تفاوت‌گذاری نهفته است؛ تفاوتی که روزنامه‌نگاران و رسانه‌ها باید ابعاد آن را مشخص کرده و تکلیف خود را با آنها روشن کنند: تفاوت میانِ «خوش‌بینی» و «امید». پرواضح است آنچه این روزها برخی رسانه‌های رسمی در تلاش‌اند از «کرونا» و آینده آن در ایران برای مردم ترسیم کنند، همراه با چاشنی «خوش‌بینی» است؛ همین هم هست که آن را باورپذیر نکرده و مردم را به سمت سایر مدیوم‌های رسانه‌ای هدایت کرده است. مردم در روزهای بحران، قرنطینه و اضطراب، بیشتر از سایر زمان‌ها، روی خبرها حساس‌اند، آنها را از چند کانال دنبال و تلاش می‌کنند رسانه‌های یک‌سونگر را بایکوت کنند. در چنین شرایطی، کم‌اهمیت جلوه‌دادن کرونا، عادی نشان‌دادن شرایط و القای حس خوش‌بینی کاذب، نه‌فقط بلاهت که خیانت است. مردم در زمانه بحران، توقع دارند رسانه‌ها با آنها صادق باشند، جز حقیقت را منتشر نکرده و تلاش نکنند با عادی نشان‌دادن شرایط، دامنه بحران را ناخواسته افزایش دهند.

اما چه تفاوتی بین «امید» و «خوش‌بینی» است؟ چه فاکتوری، رسانه‌ای که از امید می‌گوید را متفاوت از رسانه‌ای می‌کند که خوش‌بینی را ترویج می‌کند؟ آیا در واقع فرقی بین این دو هست؟ حتما که بین این دو تفاوت هست! تفاوتی از زمین تا آسمان. رسانه خوش‌بین، دنبال «عادی» نشان‌دادن اوضاع است؛ رسانه‌ای که از امید می‌گوید اما نمی‌خواهد به‌دروغ شرایط را «عادی» نشان دهد. رسانه خوش‌بین فقط به دنبال انتشار اظهار نظرهای مقامات مسئول است؛ رسانه‌ای که از امید می‌گوید اما کارشناسان مستقل را به خدمت می‌گیرد تا ابعاد بحران را از زوایای مختلف ارزیابی و نقد کند. رسانه خوش‌بین همه واقعیت‌ها را با مخاطب خویش در میان نمی‌گذارد؛ رسانه‌ای که از امید می‌گوید اما چیزی برای پنهان‌کردن از مخاطبش ندارد. رسانه خوش‌بین امید کاذب می‌دهد؛ رسانه‌ای که از امید می‌گوید اما با واقع‌بینی، راه‌های عبور از بحران را با مخاطب خود در میان می‌گذارد... .

به قول «هلن کلر»، امید، نادیده را می‌بیند، ناملموس را لمس می‌کند و ناممکن را ممکن می‌کند. رسانه‌ای که از امید می‌گوید هم با طرح درست، دقیق و همه‌جانبه بحران، مردم را نسبت به آینده و روزهای پیش‌رو امیدوار می‌کند بی‌آنکه روزهای پیش‌رو را الزاما نزدیک یا مسیر را بی‌خطر نشان دهد. رسانه یا روزنامه‌نگاری که از امید می‌گوید، می‌داند نباید حقیقت را مدیریت کند، باید حقیقت را بی‌کم‌وکاست با مردم در میان بگذارد و وضعیت را آن‌گونه که هست، تشریح کند. رسانه یا روزنامه‌نگاری که از امید می‌گوید، می‌داند رعایت اصول بهداشتی چه تأثیری در کنترل بیماری دارد، می‌داند باید به مخاطبانش هشدار دهد که در خانه بمانند یا در صورت خروج از منزل، چگونه از خود در برابر ویروس محافظت کنند. این دسته از رسانه‌ها و روزنامه‌نگارانش اما وضعیت را در بحرانی‌ترین شرایط هم یکسره تیره و تار نمی‌بینند چراکه می‌دانند ناامیدی، رخوت می‌آورد، بی‌انگیزگی می‌آورد، توان عبور از بحران را از آدم‌ها سلب می‌کند و آنها را نسبت به «فردا» ناامید می‌کند.

رسانه‌ای که از امید می‌گوید، می‌داند دقیقا از چه چیزی سخن می‌گوید، می‌داند همین امید است که می‌تواند ما را به فردای بهتر برساند؛ به فردای سلامتی، به فردای عبور از بحران و به فردای بدون کرونا.

عکس از اینستاگرام پرستاران لنگرود

یادداشت

با جهان وارد گفت‌وگو شویم

محمدتقی فاضل‌میبدی

● کشور ایران با یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های تاریخ خود مواجه است، ابتلای خیلی از مردم به ویروسی لاعلاج، کم‌اعتمادی میان حاکمیت و ملت، تحریم‌های بانکی و نفتی، انزوای سیاسی و سرسختی مجمع تشخیص مصلحت نظام در عدم تصویب FATF، بی‌اخلاقی و سنگدلی برخی گرگ‌های انسان‌نما در احتکار ماسک و سایر لوازم بهداشتی، رکود اقتصادی، بی‌کاری و فقر و اخیرا سقوط قیمت نفت و از همه بدتر، جهل و نادانی برخی در کسوت طب سنتی که می‌خواهند بزرگ‌ترین بلا را با خرافات حل کنند، از آسیب‌های بزرگی است که بر کشور وارد شده و روح و روان مردم را با بحرانی بیشتر درآمیخته و می‌فشارد. از آنجا که کشور در تحریم‌های ظالمانه آمریکا به‌سر می‌برد و این تحریم‌ها ممکن است کشور را با بحران بیشتری مواجه کند، جای آن دارد با اصلاح برخی رویکردها سایه شوم تحریم‌ها، انزوای سیاسی و... از سر مردم برداشته شود. واضح است مدیران نتوانسته‌اند مشکلات اساسی مردم را که اهم آن اقتصادی است، حل کنند. ای کاش با جهان از راه گفت‌وگو وارد شویم و رحمت و رأفت دینی را عملا به دنیا نشان دهیم. الان هم چاره‌ای جز گفت‌وگو و تفاهم با دنیا وجود ندارد، تجربه آزادکردن گروگان‌های آمریکایی، پذیرش قطع‌نامه ۵۹۸، حمله به سفارت عربستان و انگلستان ما را کفایت می‌کند. مسئولان محترم بدانند جان مردم در خطر است. در این روزها غالب کارگران بی‌کارند، ترس و هراس اکثر مردم را فراگرفته است، باید اقدامی عملی صورت پذیرد. صرفا سخنرانی و به‌کاربردن فعل‌های مضارع مشکلی را حل نمی‌کند.

قصه‌های شهر

اکسکیوزمی!

گیتی صفرزاده

● دوست بزرگواری چندوقت پیش خاطره جالبی تعریف می‌کرد. می‌گفت یک عروس آمریکایی دارد که چند سال قبل با پسرش به ایران آمده بودند. شبی با تعدادی از دوستان به باغی خارج شهر دعوت می‌شوند. وسط میهمانی خودمانی و گپ‌وگفت ناغافل عده‌ای به قصد دزدی به باغ می‌آیند. دزدها کاری به جانشان نداشتند، فقط می‌گویند هر چه طلا و زینت‌آلات و پول در کیف‌هایتان دارید بدهید. در همین حیص‌وبیص یک نفر رو می‌کند به سردسته دزدها و ضمن اشاره به عروس خارجی، می‌گوید یک خارجی بین ماست، خجالت بکشید! رئیس دزدها به عروس خارجی نگاهی می‌اندازد و بلافاصله می‌گوید اکسکیوزمی و همه چیزهایی را که از ایشان گرفته بودند، پس می‌دهد. اموال بقیه افراد را هم جمع می‌کنند و به خوبی و خوشی می‌برند.

این حکایت واقعی تلخ و شیرین می‌تواند تعبیرهای مختلفی داشته باشد. ممکن است کسی بگوید ما عادتمان است از خودی می‌دزدیم و جلوی غریبه‌ها دوست داریم آبروداری کنیم. یکی دیگر شاید بگوید دزد هم اگر باشیم، میهمان‌نوازیم. کسی چه‌بسا رگ گردنش بزند بیرون و فریاد بکشد که اجنبی‌پرستیم و دیگری سری به تأسف تکان دهد و زیر لب نجوا کند همیشه مقهور دیگری هستیم، آنکه در بیرون است، آنکه بهتر و بزرگ‌تر از ماست. آن یک این را بشنود حکما فاضلانه خواهد گفت از ماست که بر ماست و فردی که می‌گذرد، نمکی خواهد پراند که شما بِکِش کنار ماستی نشی! شاید کسی به زیرتر نقبی بزند و بگوید اینها ریشه تاریخی دارد و فردی پژوهشگرتر از پایداری احساس مهاجرت و گریز و سازگاری با مهاجمان در ژنمان حرف بزند. همیشه‌نگرانی خواهد گفت دیگر باغ هم نمی‌شود رفت و همیشه‌خوش‌بینی خواهد گفت حتی دزدها هم در ایران زبان انگلیسی بلدند. حتما کسی هم در حال کوبیدن دیزی آبگوشت آهنگی به یاد باغ در گذشته‌های طلایی خواهد خواند و کس دیگری هم گوشی هدفونش را در می‌آورد و می‌پرسد: جان؟! یکی از عقل می‌لافد، یکی طامات می‌بافد و یکی هم چرخ‌زنان خواهد خواند در اصل یکی بُدست جان من و تو.

همه این افراد و نظرها، نماینده ده‌ها نفر هستند. همه این آدم‌ها، همگی ما هستیم، با همه گوناگونی و تفاوت نگاه‌ها. در این روزهای کرونایی که از رفتارهای هم شگفت‌زده می‌شویم و زبان به تخریب یا تحقیر هم باز می‌کنیم، شاید اگر رفتارهای یکدیگر را درک کنیم، در سال‌های بعد از کرونا، زبانی مشترک‌تر پیدا کنیم.

یاد رومن رولان بخیر که در میانه شب‌های تاریک جنگ‌های جهانی گفت: درک و دوستی، این تنها برق روشنی است که در شب هستی ما می‌تابد.

زیاده جسارت است و اکسکیوزمی!